Yu wu

بقایای آلودگی

مترجم Ayda

گروه @Myanimes

وبسایت myanimes.ir

کپی ممنوع

چپتر 119

با اینکه او قبلا قصد جون شانگ را حدس زده بود وقتی این حرف ها را شنید، ناگهان صدایش لرزید، "چرا؟!"

"چون این سنگ سفید به انرژی شیطانی آغشتس، جریان معنوی لو ژانژینگ دیگه خالص نیست. به نظرت چونگ هوا تا کی به کسی با طلسم جادوی سیاه اجازه زندگی میده؟"

جون شانگ ادامه داد، "از زمان های گذشته، افرادی که به هاله اهریمن ها اغشته شده بودن یا به مرگ وحشتناکی مردن یا تا حد مرگ شکنجه شدن. تو میخوای اون تبرعه بشه و در آخر تا حد مرگ شکنجه بشه، یا میخوای مرگش هدفمند باشه و فایده ای براتون داشته باشه؟"

گو مانگ: "..."

"منم میخوام چونگ هوا برده ها رو قبول کنه و اهریمن ها رو درک کنه." بعد از مکث کوتاهی جون شانگ ادامه داد، "اما برای این باید ناعدالتی ای که در حق لو ژانژینگ میشه فقط بین منو تو بمونه."

چند چراغ دیگر در باد قدرتمند خاموش شد و پلتفرم طلایی تاریک تر شد.

بعد از شنیدن این حرف، گو مانگ آرام سرش را بلند کرد، انگار که جلوی خودش را میگیرد. بعد از مدتی، به نظر میرسید دیگر نمیخواهد با جون شانگ بحث کند پس با صدای آرامی گفت، "بعدش چی؟ بعد این حکم چه اتفاقی میوفته؟"

"بعد، من یه مسیر منطقی برات درست میکنم تا مرتکب خیانت شی. بعد از شکار پاییزی امسال، لو ژانژینگ اعدام میشه و بقایای ارتشش بازداشت میشه. من کاری میکنم که بقیه نفهمن نسبت به تذهیبگرای برده مهربونم– کاری میکنم همه مقامات داخلی و نظامی فکر کنن بالاخره

راهیو که اونا میخواستن پیش گرفتم. من اجازه میدم همه ببینن که قدرتتو میگیرم و بهت فشار میارم.... من تو رو به بن بست میرسونم."

"...."

"بعد از اینکه شکار پاییزی تموم شد، من آخرین فشار رو بهت وارد میکنم و بهت دلایل کافی برای خیانت رو میدم."

گو مانگ: "خیانت به کشور؟"

"خیانت به کشور."

گو مانگ با صدای آرامی خندید، انگار که یک جوک شنیده بود. "سرورم چقدر باید پیش برن که باعث بشه مردم فکر کنن من، یعنی گو مانگ، تاریک ترین کشور بین بیست و هشت کشور نه قلمرو رو انتخاب میکنم؟

خیانت به نفع کشور سوزان...." لبخندش تلخ بود و در آن لحظه چهره خوش سیمایش به خاطر تنفر کمی عصبانی به نظر میرسید.

"من چقدر باید تحت فشار قرار بگیرم تا بخاطر کشوری که برادرا و خواهرای بیشمارمو با شعله های جنگش کشته خیانت کنم؟!"

جون شانگ: "برای همینه که لو ژانژینگ باید بمیره."

"اگه لو ژانژینگ نمیره، هیچکس باور نمیکنه که مارشال گوی وفادار تصمیم گرفته به سمت دروازه های سرزمین سوزان بره. فقط وقتی لو ژانژینگ بمیره نفرت عمیقی تو قلبت ریشه میکنه و به عنوان یه محرک برای همه این اتفاقا عمل میکنه." بعد از مکثی دوباره گفت، "مارشال گو، درموردش فکر کن. اگه لو ژانژینگ نجات پیدا کنه، عوضش باید چیو از دست بدیم؟"

"بیا فرض کنیم که اون بیگناهه و تبرعه میشه. اما اون هنوزم محکوم به اعدامه چون با جادوی سیاه آلوده شده. شاید فکر کنی که اگه اون اینجوری بمیره، با حداقل سی هزار نفر از افراد ارتشت با عدالت رفتار میشه، اما بزار بهت بگم که این اتفاق نمیوفته."

"به محض اینکه لو ژانژینگ بمیره، حتی اگه من بخوام ارتشتو بازسازی کنم، به سربازات پاداش بدم و یه یادبود براشون بسازم، بلافاصله مقامات پیری خودشونو نشون میدن که با دلایل عجیب جلوی اینکارو میگیرن. و بدترین دلیلی که ممکنه بیارن اینه که.... بگن از اونجایی که لو ژانژینگ با جادوی سیاه آلوده شده بود از کجا معلومه که کس دیگه ای تو ارتش باهاش آلوده نشده و افراد بیگناه رو بکشن– اونا حتی منو مجبور میکنن تمام اون سی هزار سربازتو بکشم!"

"مارشال گو، ارتش تو الان مثل یه خونه قدیمیه که آتیش گرفته. من تمام سعیمو میکنم که تا جایی که در توانمه ازش نجات بدم. اما لو ژانژینگ جاییه که آتیش روش افتاده. اون از خیلی وقت پیش خاکستر شده و من نمیتونم نجاتش بدم."

"خیلی متاسفم."

"...." گو مانگ برای مدت طولانی ای چیزی نگفت، تقریبا بی تفاوت به نظر میرسید. "درک میکنم. ما گنجیم، اما یه آتیش میتونه گنج های جون شانگ رو به آشغال تبدیل کنه."

او نگاهش را بلند کرد: "جون شانگ، میدونین ارتش من تو چشمای من چیه؟"

این واقعا یه سوال چالش برانگیز بود، ولی جون شانگ ردش نکرد. برعکس، مژه هایش میلرزید و چشمان غمگینش طفره میرفتند.

گو مانگ گفت: "اونا خون، چشم، دست و پاها و خانواده و زندگیه منن."

"مهم نیست یه گنجینه چقدر با ارزش باشه، اگه بکشنه بی ارزش میشه. و بعد از سوختن تبدیل به خاکستر میشه. اما بستگان خونیه من متفاوتن. اگه بمیرن، سوزونده بشن یا حتی تبدیل به خاکستر بشن هم.... همیشه یه یادبود تو قلب من خواهند داشت. من اسم و چهره تک تکشون رو تا وقتی که بمیرم به یاد خواهم داشت."

جون شانگ گفت: "منظور من این نبود...."

"پس منظورتون چی بود؟" گو مانگ لبخند آرامی به او زد. "جون شانگ، شما گفتین که ما گنجینه های شماییم، اما گنجینه ها موجودات زنده نیستن. ما مودات زنده ایم آه! ما برای شما خون میدیم، برای چونگ هوا اشک میریزیم، سخت برای شما تلاش کردیم–حتی از زندگیمون هم گذشتیم.... اینو میدونستین؟"

تک تک کلماتش یک بدهی از جون شانگشان جمع کردند.

"مارشال گو..." چهره جون شانگ تغییر کرد، اما در آخر سرش را بلند کرد و به چشمان گو مانگ نگاه کرد. "من همیشه، همشونو دیدم."

"اما شهرت یه نفر ارزش سی هزار جون بیگناه، شکوه هفتاد هزار نفر و آینده همه برده های تذهیبگر چونگ هوا رو داره؟"

شانه ها و لبهایش گو مانگ لرزید. میخواست پاسخی دهد اما جوابی نمی یافت.

او یک ژنرال با استعداد بود، پس میدانست که حق با جون شانگ است.

کلمات جون شانگ بیرحمانه بودند، اما این بهترین راه با کمترین قربانی بود. اما... اما او چطور میتوانست سرش را به معنای موافقت تکان دهد... چطور میتوانست بیخیالش شود....

امیدوارم که از خوندنش لذت برده باشین. برای حمایت از ما، لطفا این ترجمه رو کپی یا جایی پخش نکنین و اگه جایی یا کسی رو دیدین که داره کپی یا پخش میکنه، به ما اطلاع بدین.

کپی ممنوع